

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هفتم، تابستان ۱۳۸۵، شماره مسلسل ۲۶، ص ۱۰۷ - ۱۲۲

برگی از پیشینه تلاش ایرانیان برای اتحاد مسلمانان

ابوالفضل عابدینی*

دوره صفویه معمولاً به دوره اختلاف «مذهبی» بین ایران و عثمانی معروف است. ولی تاریخ، برگ‌هایی از اتحاد، حسن تفاهم، دوستی و صمیمیت دوکشور مسلمان را با هم‌دیگر نشان می‌دهد. بعد از انعقاد معاهده ذهاب (۱۰۴۹هـ / ۱۶۳۹م) بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم، عثمانی‌ها از مخالفت با ایران دست کشیدند. به این ترتیب، تأثیرگذاری عامل «مذهب» که یکی از عوامل اختلاف بین دوکشور بود، تا اندازه‌ای تخفیف پیدا کرد.

در دوره افشاریه، نادرشاه چندین سال با عثمانی جنگید، ولی سرانجام دریافت که باید بین مسلمانان صلح و آشتی برقرار گردد. وی برای تحقق بخشیدن به تألیف بین شیعه و سنی، در سال ۱۱۵۶هـ «انجمن دینی نجف» را تشکیل داد و علمای بزرگ و معروف شیعه و سنی کربلا، نجف، حله، بغداد و کاظمین در کنار عالمانی از ایران، بخارا و افغانستان، در آن مجلس بزرگ مشورتی شرکت کردند.

واژه‌های کلیدی: صفویه، افشاریه، عثمانی، مذهب، اتحاد اسلام، نادرشاه.

* دانشجوی دکتری تاریخ و عضو هیأت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه تهران.

چشم اندازی بر روابط ایران و عثمانی

در آغاز کار دولت صفوی، تنش‌هایی بین شاه اسماعیل اول و سلطان سلیم عثمانی به وجود آمد، ولی به تدریج مناسبات دو کشور ملایم گردید و سرانجام به دوستی و صمیمیت و حسن تفاهم منجر شد.

بعد از صلح شاه تهماسب با سلطان سلیمان (معروف به صلح آماسیه در ۹۶۲ هـ / ۱۵۵۵ م)، روابط ایران و عثمانی رو به بهبودی گذاشت و لحن نامه‌های شاه تهماسب و سلطان سلیمان عثمانی نرم‌تر شد. در سال‌های بعد، هیأت‌هایی که شاه تهماسب به استانبول فرستاده بود، هدایای گران‌بهایی به مناسبت جلوس سلطان سلیمان قانونی، تقدیم باب عالی کردند. این دوستی تا مرگ سلیمان در سال ۹۷۵ هـ / ۱۵۶۸ م و جانشینی فرزندش سلطان سلیم دوم هم‌چنان برقرار ماند.

شاه تهماسب، خواندگار^۱ روم^۲ را «سلطان غازی» و «مجاهد فی سبیل الله» به حساب می‌آورد و جنگیدن با وی را خلاف شرع و فروختن دین به دنیا می‌دانست؛ وی در تذکره خود می‌نویسد: خواندگار به غذا به جانب فرنگ رفته، ما که به الکای او روییم، کار ما پیش نخواهد رفت و اگر چنانچه او برادر و فرزند مرا کشته باشد، چون به غزای کفار رفته به الکای او نمی‌روییم و دین را به دنیا نمی‌فروشیم.^۳

شاه عباس نیز وقتی از لشکرکشی سلطان مراد سوم به اروپا و جنگ او با عیسویان باخبر شد، اظهار خرسندی نمود و در نامه‌ای دوستانه و محبت‌آمیز، خطاب به وی چنین نوشت: ... امید که عن قریب نوید فتح و ظفر به گوش هوش منتظران زاویه دعاگویی رسد و جمیع این دیار، از صغار و کبار بدین مژده مسرت افزای روح فزای مسرور و خوشحال گردند، چون لشکر اسلام به غزای کفار فجار مأمور شده‌اند و فیما بین روابط محبت و یگانگی به نوعی استوار گشته که در میانه جدایی واقع نیست... و اگر فرمان جهان مطاع بوده باشد، امرا و لشکر قزلباش را که در سرحد ممالک محروسه واقعند، روانه نماییم که به رقابت عسکر نصرت مأثر، خاقان سکندر شأن سلیمان مکان، به غزا کفار مجوسه

منحوسه و دفع مشرکین بی‌دین قیام نمایند تا ما نیز از یمن مرحمت و اشفاق پادشاه عالمیان پناه از ثواب غزا بهره‌مند گردیم...^۴

این امر نشان می‌دهد که شاه عباس، مخالفان عثمانی خود را کافر نمی‌پنداشت و غزای با فرنگیان را به مثابه جهاد با کفار، یک ارزش می‌دانست.

عثمانی‌ها، بخصوص بعد از انعقاد معاهده ذهاب بین شاه صفی و سلطان مراد چهارم (۱۰۴۹ هـ / ۱۶۳۹ م)^۵ از مخالفت با ایران دست برداشتند. به این ترتیب، تأثیرگذاری عامل «مذهب» که یکی از عوامل اختلاف بین دو کشور بود، تا اندازه‌ای تخفیف پیدا کرد.

شاه عباس دوم نیز روابط دوستانه‌ای با دولت عثمانی داشت. او که از ناحیه مرزهای غربی کشور آسوده بود، در سال ۱۰۵۸ هـ قندهار را تصرف کرد. در همین سفر، سفیر سلطان عثمانی (سلطان ابراهیم خواندگار) نامه‌ای دوستانه همراه با «تحف و هدایای بی‌شمار» برای شاه عباس دوم ارسال کرد و در عوض، شاه نیز نامه‌ی محبت آمیزی با «چند قلاده فیل کوه شکوه» برای سلطان عثمانی فرستاد.^۶

مؤلف *عباسنامه* می‌نویسد: «ابراهیم سلطان که بعد از سلطان مراد به سلطنت روم رسیده بود، یوسف آقا را با نامه‌ی مودت آمیز روانه ایران نمود. سفیر مزبور در قزوین به شرف پای بوسی سرافراز شد. از قضا مراسم جشن نوروز در تالار سعادت آباد برگزار بود و ایلچی مذکور به حضور همایونی رسیده، دستور دادند که از سفیر عثمانی پذیرایی شایانی بشود.»^۷

براساس اطلاعات موجود، در تمام سال‌های سلطنت شاه سلیمان (۱۰۷۷ - ۱۱۰۵ هـ) صلح و امنیت در مرزهای ایران و عثمانی برقرار بود و «معاهده ذهاب» همچنان رعایت می‌شد. در این مدت، سفیران اروپایی می‌کوشیدند تا ایران را به دشمنی با عثمانی وا دارند، ولی ایران حاضر نمی‌شد. کمپفر در این خصوص می‌نویسد: «هدف از سفارت ما در دربار ایران، بیشتر این بود که شاه ایران را وادار به یک لشکرکشی مشترک بر ضد ترک‌ها که در بحبوحه صلح، بغداد را از چنگ پدر بزرگش شاه صفی، خارج کرده بودند، بکنیم. فقط

چون وزیر اعظم با این کار موافق نبود، کوشش‌های ما به جایی نرسید. وی به مسیحیان به خاطر فتوحاتش حسادت می‌ورزید و به همین دلیل به ما جواب رد می‌داد. وزیر اعظم به ما گفت: «پذیرفتن تقاضای شما یعنی اقدام شاه به جنگ با عثمانی، نه با قرارداد صلحی که ما با خواندگار منعقد کرده‌ایم، موافقت دارد و نه اوضاع و احوال ما چنین اجازه می‌دهد.»^۸

قرارداد ذهاب، مهم‌ترین قرارداد صلح میان دو کشور بود که براساس آن مرزهای قطعی دو کشور معین گردید و در معاهده‌های بعدی، از جمله قرارداد صلح بعد از جنگ‌های نادر و نیز در تعیین حدود در دوره ناصرالدین شاه، همیشه به آن استناد می‌شد.^۹ باین قرارداد، صلح و آرامش در حدود نود سال، (در دوره‌های شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین) میان دو کشور، به ویژه در مرزها برقرار بود و سفیرانی میان اصفهان و استانبول در رفت و آمد بودند.

پیام دوستانه و محبت‌آمیز شاه سلطان حسین به آخرین سفیر عثمانی، یعنی احمد درّی افندی، حاکی از این صفا و صمیمیت است: «من دعا گوی ایشانم {سلطان عثمانی} ایشان پدر در پدر خواندگار غازی و پیوسته اوقاتشان را در جنگ با کافران گذرانیده‌اند. و دعای ایشان بر ما واجب عینی است.»^{۱۰}

در دوران سلطنت شاه سلطان حسین، دولت عثمانی، ظلم و ستم بر مردم سنی مذهب را بهانه‌ای برای توسعه ارضی و جبران شکست‌های خود در اروپا قرارداد و چشم طمع به خاک ایران دوخت؛ زیرا گزارش‌ها نشان می‌داد که ترک‌ها با شکست قطعی از اتریش و تحمیل پیمان پاساروویچ^{۱۱} بر آنان، به فکر افتاده‌اند که با ضمیمه کردن بخشی از خاک ایران، این شکست را تا اندازه‌ای جبران کنند. دلیل آمدن درّی افندی به ایران نیز آن بود که اوضاع و احوال ایران را از نزدیک بررسی کند تا بر مبنای آن، دولت عثمانی دست به کار شود. این هدف اصلی مأموریت سفیر بود، ولی مأموریت وی به این صورت اعلام شد که او برای فراهم آوردن مقدمات اجرای پاره‌ای از مواد پیمان پاساروویچ درباره راه ترانزیت بازرگانی ایران و اتریش که از درون مرزهای عثمانی می‌گذرد، به ایران می‌رود.

در آن سال‌ها، عثمانی جاده ابریشم که شرق و غرب جهان اسلام را به هم متصل می‌کرد و از ایران و عثمانی می‌گذشت، بسته بود و بازرگانی خارجی ایران به جای راه نزدیک آسیای صغیر، از طریق بندرعباس، خلیج فارس، دماغه نیک در جنوب آفریقا و گاهی هم از دریای خزر و روسیه انجام می‌شد که مسیرهای طولانی و پرخطرتری بودند. اما پیمان صلح پاسارویچ، عثمانی را متعهد می‌کرد که از مزاحمت دست بردارد و راه بازرگانی ایران را بگشاید. بعد از شکست عثمانی از اتریش که سرآغاز عقب‌نشینی عثمانی‌ها از اروپا و مقدمه زوال آنان بود، در ۲۰ شعبان ۱۱۳۰ هـ/ ۱۲ ژوئیه ۱۷۱۸ م، پیمان صلح پاسارویچ میان عثمانی و فاتحان آن جنگ، یعنی اتریش و ونیز به امضا رسید و شش روز بعد از آن، پیمان بازرگانی میان اتریش و عثمانی امضا شد.

براساس ماده ۱۹ این پیمان که آزادی تجارت ایران را تأمین می‌کرد و اتریشی‌ها آن را بر عثمانی‌ها تحمیل کرده بودند، لازم بود که دولت ایران از آن مطلع شود و آن را بپذیرد؛ از این رو، سفیر اتریش در استانبول، باب عالی را وادار کرد که سفیری به ایران بفرستد. «دولت عثمانی با فرستادن سفیر با یک تیر دو نشان می‌زد: هم تعهد خود را در برابر اتریش انجام می‌داد و هم وضع و حال ایران را برای حمله آینده خود می‌سنجید.»^{۱۲}

در ازای بازدید احمد درّی افندی، مرتضی قلی‌خان، سفیر شاه سلطان حسین، در سال ۱۱۳۴ هـ/ ۱۷۲۱ م، وارد قسطنطنیه شد و در تمام موارد به استثنای یک بار، پذیرایی و احترام شد، تسلط او بر ادبیات و مهارتش در شعر، فوق‌العاده توجه داماد ابراهیم را جلب کرد. ابراهام استانیان، نماینده انگلستان در قسطنطنیه، در گزارشی به وزارت امور خارجه دولت متبوع خود،^{۱۳} دلیل فرستادن مرتضی قلی‌خان را این طور ذکر کرد: «میان دو کشور حسن تفاهم ایجاد کند، مخصوصاً در این وقت که شورش عظیمی در ایران برپا شده است، هم‌چنین برای خشنودی باب عالی، اجازه پادشاه ایران را برای تجارت اتباع سلطان در ایران، ابلاغ کرده است. ایرانی‌ها از آن لحاظ در این وقت با ترک‌ها مهربانی می‌کنند که مبادا سلطان به رهبر شورشیان در ایران (افغان‌ها) به علت سنی بودن او کمک برساند.»^{۱۴}

در ماه بعد، مرتضی قلی‌خان از سلطان اجازه گرفت به ایران باز گردد، ولی وقتی به

کشور خود رسید که سقوط اصفهان و انقراض سلسله صفویه، قریب الوقوع بود. محمود افغان در سال ۱۱۳۵ هـ با عده‌ای از افغانان، اصفهان را محاصره کرد و با این که دفاع از اصفهان با داشتن جمعیت زیاد و آب فراوان زاینده رود، در این فصل مشکل نبود، ولی به قدری ترس بر پادشاه و درباریان بی‌خرد او غلبه کرده بود که جز تسلیم به قضا و قدر و اظهار این عقیده که کوکب اقبال محمود رو به صعود و زوال خاندان صفوی حتمی است، به فکر دیگری نبودند. افغانان پایتخت را در محاصره گرفتند و چون قبلاً راه آذوقه را هم بسته بودند، به زودی قحطی در اصفهان بروز کرد و شاه سلطان حسین چاره‌ای ندید جز این که در روز جمعه ۱۲ محرم سال ۱۱۳۵ هـ به نزد محمود در فرح‌آباد برود و تاج و تخت را تسلیم نماید.^{۱۵} محمود در چهاردهم این ماه به اصفهان آمد و در چهل‌ستون به جای شاه سلطان حسین به تخت سلطنت ایران جلوس کرد.

در سال ۱۱۳۴ هـ؛ یعنی در همان ایامی که محمود افغان به اصفهان نزدیک شده بود، جمعی از ارکان دولت، تهماسب میرزا، ولیعهد دولت را به قزوین فرستادند تا برای کمک به پدر و نجات اصفهان، سپاهبانی فراهم کند و به جنگ افغان‌ها بیاورد. مؤلف زبده *التواریخ* می‌نویسد: «مصلحت را در آن دیدند که یکی از شاهزادگان را بیرون آورند و ولیعهد نمایند و در خفیه به سمتی روانه کنند که شاید جمعیتی نموده، از بیرون تواند بر سر افغان آمد...»^{۱۶}

محمود پس از تسخیر اصفهان، عده‌ای از افغانان را به دفع تهماسب میرزا به قزوین فرستاد و تهماسب میرزا این شهر را ترک کرد و به امید یافتن یار و یاور به سمت تبریز رهسپار شد. مردم قزوین در ابتدا با فرستادگان محمود از در تسلیم درآمدند، اما پس از زمان کوتاهی، اکثر ایشان را کشتند و تنها اندکی از آن جماعت به اصفهان گریختند.^{۱۷} تهماسب میرزا برای جمع‌آوری سپاه به تبریز، اردبیل و مازندران سفر کرد و نشان داد که نمی‌تواند از پیش‌روی افغان‌ها که بر اغلب نواحی ایران مسلط شده بودند، جلوگیری کند، وی ناگزیر به خراسان گریخت. در این منطقه، شماری از قبایل عشایری ترکمن به

رهبری قجرها و تحت فرماندهی فتحعلی خان و افشارها به وی ملحق شدند. رهبر افشارها، یعنی نادر قلی، افغان‌ها را از ایران بیرون راند و تهماسب میرزا را تحت حمایت خود در ۱۱۴۳ هـ / ۱۷۳۰ م بر تخت پادشاهی نشاند.^{۱۸}

بدین ترتیب، اخلاص عمده‌ای که از هشت سال پیش در امور کشور پدید آمده بود، با دست قدرت‌مند ارتش مجاهد ایران و به فرماندهی یکی از فرزندان شایسته ملک، مرتفع شد و تهماسب که تقریباً هشت سال پس از فرار از اصفهان وارد این شهر شد، بر سریر شاهی متمکن گردید.^{۱۹}

شاه تهماسب در اصفهان به تخت موروثی نشست. نادر قلی طبق پیمان قبلی که با تهماسب در مشهد بسته بود که مقرر می‌کرد بعد از تصرف عراق و فارس و بازگرداندن آرامش به کشور، ایالت‌های خراسان، کرمان و مازندران به تهماسب قلی (نادر) و اولاد وی واگذار شود،^{۲۰} از حضور شاه مرخص شد و به خراسان بازگشت؛ چون هنوز هرات در تصرف افغان‌ها بود. شاه تهماسب دوباره در اصفهان به عیش و نوش روی آورد. حزین لاهیجی یک دوبیتی در وصف شاه تهماسب خوش‌گذران سروده است:

«شاهای زمی‌گران چه بر خواهد خاست و زمستی بیکران چه خواهد خاست»

«شه مست و جهان خراب و دشمن پس و پیش پیداست کزین میان چه بر خواهد خاست»^{۲۱}

به دلیل بی‌لیاقتی و خوش‌گذرانی‌های شاه تهماسب و شکست وی از عثمانی و نیز بستن قراردادی ننگین با عثمانی، نادرقلی تصمیم گرفت با تبانی ارکان دولت، وی را از سلطنت ایران عزل کند. مستوفی می‌نویسد: «... بعد از آنکه نواب کامیاب معظم له {تهماسب} در عمارت باغ هزار جریب به خلوت رفته با خواص ارکان دولت مشغول به شرب ولهو و لعب و انواع فسوق درایام و اوقات چینی که در هر سوی صدایی و در دماغی هوایی و در هر سازی نوایی بود، سه روز متوالی در خلوت‌کده، مست و مدهوش مشغول به لهو و لعب و جوش و خروش بود».^{۲۲}

به صلاح‌دید سران قزلباش، وی از سلطنت ایران خلع و پسر خردسالش، عباس میرزا، {شاه عباس ثالث} به تاریخ ۱۷ ربیع‌الاول سنه ۱۱۴۵ هـ / ۱۷۳۲ م به پادشاهی ایران

انتخاب شد.^{۲۳}

جلوس نادر بر تخت سلطنت ایران و پیشنهاد اتحاد جهان اسلام

نادر در نوروز ۱۱۴۸ هـ، اجتماع بزرگی از سران کشور در دشت مغان ترتیب داد. وی بدین شرط، سلطنت را قبول کرد که تعصب‌های شیعی که از زمان قزلباش معمول گردیده بود و به اعتقاد وی، موجب تفرقه در عالم اسلام شده بود، کنار گذاشته شود. برخلاف نظر روحانیون شیعه که در مجلس حاضر بودند، با این شرط موافقت شد و نادر در آن جا به عنوان پادشاه ایران در ۲۴ شوال ۱۱۴۸ هـ تاج گذاری کرد. ماده تاریخ آن عبارت است از «الخير فيما وقع».^{۲۴} بعضی از مخالفان نادر، این تاریخ را به این صورت در آوردند: «لاخير فيما وقع» که همان تاریخ است.

بعضی از شروط پیشنهادی وی چنین بود: «ایرانیان اعمال سبّ و رفض را که شاه اسماعیل اول، اعلام کرده بود، ترک کنند. با پیروی از تعالیم امام جعفر صادق (ع) آئین جعفری را به عنوان رکن پنجم اسلام بپذیرند. پیروان مذهب جعفری رکن خاصی در مکه داشته باشند، همه ساله یک تن امیر حاج برای سرپرستی حجاج ایران به حجاز بروند...»^{۲۵} در پیام اعلام جلوس^{۲۶} که به عثمانی فرستاد، مضمون شرط صلح پایدار با آن دولت را بدان گونه که در مراسم جلوس وی به تأیید و تصویب عموم رسیده بود، اعلام کرد. در پیام آمده بود که بدون توافق در این مضمون، هیچ گونه معاهده‌ای با عثمانی منعقد نخواهد شد، ولی این مضمون در دربار عثمانی پذیرفته نشد و حتی در ایران هم علماء شیعه با آن موافقت نکردند.

مؤلف درّه نادره می‌نویسد: «اعیان دولت رومیه دو مورد از شروط را (مذهب جعفری و تخصیص رکن) مخالف شرع دانسته قبول نکردند و وزیر والامقام «مصطفی پاشا» والی موصل را با دو نفر از علمای اعلام برای عرض تبریک سلطنت به درگاه نادری ارسال و هنگامی که کار «قندهار» به اتمام رسیده بود، سفرا وارد آستان سپهر مثال گشتند...»^{۲۷}

نادر در آن مقطع، اندیشه بزرگ لزوم وحدت بین مذاهب اسلامی را درک کرد و آن را از اهداف مهم سیاسی خود قرار داد. مؤلف تاریخ اجتماعی ایران می‌نویسد: «ولی باید گفت که مجاهدات صمیمانه وی در این زمینه، هرگز در خلال مدت سلطنتش با توفیق قرین نگردید و عثمانی‌ها برای کاهش اختلافات میان دو ملت همسایه که هر دو نیاز به رفع مناقشات مذهبی داشتند، به هیچ وجه قدم پیش نهادند.»^{۲۸}

به این ترتیب، ایران و عثمانی طی چندین سال، درگیر جنگ‌های خونین بودند. نادر سه بار به بغداد حمله کرد و هر بار یک مشکل داخلی کار او را در فتح آن شهر ناتمام گذاشت و وی ناچار به ایران بازگشت. نادر که احساس می‌کرد بعد از یک عمر جنگ، خسته و پیر و بیمار شده است و می‌دانست که عثمانی‌ها پیشنهادهای مذهبی او را نخواهند پذیرفت و او هم نمی‌تواند با نیروی شمشیر حرف خود را به کرسی نشاند، بعد از آخرین پیروزی بزرگ در بغداد، واپسین تصمیم خود را گرفت.^{۲۹} نادرشاه برای عملی کردن تألیف بین شیعه و سنی، در سال ۱۱۵۶ هـ به زیارت عتبات شتافت و در نجف اشرف مجلسی با حضور علمای بزرگ دو فرقه ترتیب داد؛ در واقع، نزدیک به ده سال بعد از مجلس سیاسی دشت مغان، مجلس مذهبی نجف برپا شد. این امر از امور نادر و جالب در تاریخ جهان، به خصوص تاریخ خاورمیانه بود که به منظور توجیه مذاهب صورت گرفت.

انجمن دینی نجف (وثیقه نامه اتجاد جهان اسلام)

نادرشاه این بار تصمیم گرفت از آن دو شرط که انگیزه ده سال جنگ و کشتار شده بود، در عین پیروزی، چشم بپوشد و با حفظ آبرو به صلح قطعی و پایدار با عثمانی برسد. نویسنده تاریخ جهانگشا می‌نویسد: «احمد پاشا به گرمی از موکب شاه استقبال کرد و چون از دربار عثمانی نیز مأذون شده بود که به نوعی به توافق مذهبی با ایران نایل آید، نماینده مذهبی خود شیخ الاسلام عبدا... بن حسین معروف به «سُویدی» مفتی بزرگ عثمانی را برای مذاکره با علماء نجف کاظمین، ساوه، اصفهان، مشهد، بخارا، بلخ، هرات و

قندهار موظف داشت.^{۳۰} در این انجمن، نمایندگان اصلی ایران «ملا علی اکبر ملامباشی و میرزا مهدی خان استرآبادی بودند.»^{۳۱} مورخ رسمی نادرشاه، یعنی میرزا مهدی خان، وثیقه نامه را مرقوم داشت و به مهر و امضای قاطبه علمای حاضر در انجمن رسانید (شوال ۱۱۵۶ هـ). در بخشی از وثیقه نامه چنین آمده است:

... در این وقت که در نجف اشرف {به عتبه بوسی فائز و مشرف گردیدند، جمعی از علماء نجف} و کربلای معلی و حلّه و توابع بغداد را در حوزه گفتگو حاضر ساخته، مجدداً اوامر همایون به عزّ نفاذ پیوست که: لِّلّه الحمد در مذهب اسلام هیچگونه قصوری و فتوری واقع نیست ...، علماء کرام که در عالم اسلام اند، با یکدیگر مجلس محاوره و مذاکره را آراسته، مشرب عزب ملّت محمودی را از {گل} ولای شکوک و شبّهات تصفیه کرده، آنچه زلال حق و ارشاد و ماء معین صفوت عالی صواب و سداد است، اختیار نمایند...^{۳۲}.

اقبال آشتیانی در این زمینه می نویسد:

... نادر در شوال ۱۱۵۶ هـ به عتبات عالیات رسیده و به زیارت اماکن مشرفه در کربلا، نجف و کاظمین رفت و قبر ابوحنیفه را نیز در بغداد زیارت کرد. سپس علمای شیعه و سنی کربلا و حلّه و بغداد و کاظمیه را در نجف خواست تا با علمای ایران، بخارا و افغانستان که به همراه آورده بود، بنشینند و گفتگو کنند و موارد اختلاف بین اهل دو مذهب را برطرف سازند. این مذاکرات که حسب الامر نادرشاه و در اردوی او در نجف جریان داشت، در ۲۴ شوال سال ۱۱۵۶ هـ ق. خاتمه یافت و در آن باب وثیقه نامه‌ای به انشای میرزا مهدی خان منشی الممالک نادر، مؤلف دره نادره و جهانگشای نادری نوشته شد و علمای فریقین آن را مهر کردند...^{۳۳}.

با همه خلوص و ارداتی که نادرشاه به حضرت علی(ع) و خاندان جلیله او داشت، (این حقیقت را می توان از عبارات مراسله‌های رسمی او و نیز از اهتمام وی برای تعمیر، تزیین و تذهیب مرقد آن امام همام و سایر ائمه معصومین(ع) و هم چنین احترام او به مذهب

جعفری، دریافت)، از آن مجلس بزرگ مذهبی خواست تا برای وحدت و همدلی در میان مسلمانان، شیعیان، سبّ خلفای راشدین را ترک کنند و اولیای عامه هم اجازه دهند مذهب جعفری در ردیف مذاهب اربعه اهل سنت قرار گیرد. با این که علمای فریقین، این دعوت را در آن مجلس مختلط عالی پذیرفتند، ولی در عمل به جایی نرسید.

آری نادرشاه همه کوشش خود را مصروف اتحاد جهان اسلام کرد و با فروتنی تمام، خود را برادر کوچک سلطان عثمانی خواند. این نشانه حسن نیت و گذشت وی بود. شاهنشاه قهار و فاتحی، مثل نادر، در حالی که به قول خودش به جای چهار شاه نشسته و در آن واحد پادشاه ایران، افغانستان، ترکستان و هندوستان بود و نیز در همان زمان بخشی از خاک عثمانی را در اشغال خود داشت، دستوری می‌دهد که جز «حسن نیت»، نمی‌توان از آن تعبیر دیگری کرد.

شیخ عبدا... سؤیدی، شیخ الاسلام بزرگ عثمانی در انجمن دینی نجف، در کتاب معروف خود *الحجج القطعیة لاتفاق الفرق الاسلامیه* که صورت جلسه همان انجمن است، با تصریح به این حسن نظر نادرشاه می‌نویسد: «... نادرشاه بعد از خاتمه انجمن دینی نجف و اتحاد علماء جهان اسلام، بمن گفت: می‌خواهم ترا پیش احمد پاشا حاکم بغداد بفرستم می‌دانم که او منتظر شماست ولی دوست دارم فردا را بمانی، زیرا دستور دادم فردا نماز جمعه در مسجد جامع کوفه برگزار گردد و مقرر کردم اسم صحابه را به ترتیب در بالای منبر ذکر کنند و برادر بزرگوارم خواندگار سلطان عثمانی را با القاب حسنه، قبل از من دعا کنند و سپس برادر کوچک‌تر یعنی مرا با حداقل القاب، دعا کنند، زیرا برادر کوچک‌تر لازم و واجب است که برادر بزرگ‌تر را توقیر و تکریم نماید...»^{۳۴} سپس به من فرمود: در حقیقت سلطان عثمانی از من بزرگ‌تر و برتر است، زیرا وی سلطان فرزند سلطان است ولی من به دنیا آمدم نه پدرم سلطان بود نه جدّم!^{۳۵}

شاید منظور نادرشاه این بود که غرور و خودخواهی سلطان عثمانی که جاه طلبی خود را بر منافع و مصالح مسلمانان ترجیح می‌داد، ارضا شود و در راه اجرای این قطع نامه کار شکنی نکند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «خواندگار» لقب سلاطین عثمانی بود.
۲. منظور از «روم»، دولت عثمانی است.
۳. شاه تهماسب، *تذکره شاه تهماسب* (برلن، چاپخانه کویانی، ۱۳۴۳ق) ص ۲۱.
۴. نصرآ... فلسفی، *زندگانی شاه عباس اول* (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲) ج ۵، ص ۸.
۵. محمد حسین مستوفی، *زبدة التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵) ص ۱۰۶.
۶. محمد ابراهیم بن زین العابدین نصیری، *دستور شهریاران*، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم (تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۳) ص ۱۴۲.
۷. محمد طاهر وحید قزوینی، *عباسنامه*، به تصحیح ابراهیم دهگان (اراک، کتابفروشی داودی، ۱۳۲۹) ص ۴۵.
۸. انگلبر کمپفر، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، انتشارات خوارزمی ۱۳۵۰) ص ۸۵.
۹. وحید قزوینی، *پیشین*، ص ۵۰؛ محمد امین ریاحی، *سفرنامه‌های ایران* (تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸) ص ۴۵.
۱۰. همان.
۱۱. پاساروویچ = passarowitz «پاساروفچه» ضبط ترکی عثمانی برای نام محلی شهر «پژا رواک» (pozare VaC) است که در حدود شصت کیلومتری جنوب شرقی بلغراد قرارداد. عهدنامه پاساروفچه پس از جنگ عثمانی با جمهوری ونیز (۱۱۳۰ - ۱۱۲۶هـ/ ۱۷۱۸ -

- ۱۷۱۴م) و اتریش (۱۱۳۰ - ۱۱۲۸ / ۱۷۱۸ / ۱۷۱۶م) در شهر پاساروفچه منعقد شد و بر طبق آن باب عالی سرزمین‌های بسیاری را از دست داد. ر.ک: همان، ص ۴۹؛ شهناز رازپوش «پاساروفچه» *دانشنامه جهان اسلام*، (تهران، بنیاد دایرة المعارف، ۱۳۷۹) ج ۵، ص ۴۲۰ - ۴۲۶.
۱۲. لارنس لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰) ص ۱۸۷؛ ریاحی، *پیشین*، ص ۵۱.
۱۳. لارنس لاکهارت، *پیشین*، ص ۱۸۹.
۱۴. همان.
۱۵. مستوفی، *پیشین*، ص ۱۳۲.
۱۶. همان، ص ۱۳۹؛ محمد خلیل مرعشی، *مجمع التواریخ*، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی (تهران، کتابخانه طهوری و سنایی ۱۳۶۱)، ص ۵۷.
۱۷. مستوفی، *پیشین*، ص ۱۴۲ - ۱۴۳.
۱۸. استانفورد. جی. شاو. *تاریخ امپراطوری عثمانی و ترکیه جدید*، ترجمه محمود رمضان زاده (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰) ص ۴۱۳.
۱۹. مستوفی، *پیشین*، ص ۱۵۵.
۲۰. محمد علی حزین لاهیجی، *تاریخ و سفرنامه حزین*، به تصحیح علی دوانی (تهران، مرکز انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷) ص ۲۰۴؛ مستوفی، *پیشین*، ص ۱۵۵.
۲۱. حزین لاهیجی، *پیشین*، ص ۲۰۴.
۲۲. مستوفی، *پیشین*، ص ۱۵۸.
۲۳. همان.
۲۴. مرعشی، *پیشین*، ص ۸۳.
۲۵. میرزا مهدی خان، استرآبادی، *جهانگشای نادری*، به اهتمام عبدالله انوار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱) ص ۲۱۰؛ همو، *دره نادره*، به اهتمام جعفر شهیدی (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶) ص ۵۹۹؛ محمد شفیع تهرانی، *حدیث نادرشاهی*، به اهتمام رضا شعبانی

- (تهران، بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۹) ص ۱۴.
۲۶. نصر... فلسفی در *مجله اطاعات ماهانه*، عین سند (وثیقه) دشت مغان را با توضیحات ابراهام گاتوخی خلیفه ارامنه کاتولیک که خود وی شخصاً در آن مراسم حضور داشته آورده است. ر.ک: نصر... فلسفی، «چگونه نادرقلی نادرشاه شد؟»، *اطاعات ماهانه*، ش ۱۱، بهمن ۱۳۲۸، س ۲، ص ۴ - ۱۴.
۲۷. میرزا مهدی خان، *جهانگشای نادری*، ص ۶۰۲.
۲۸. رضا شعبانی، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه و زندیه*، (تهران، سازمان سمت، ۱۳۷۷) ص ۳۹.
۲۹. هنری مورتیمر دوراند، *نادرشاه*، ترجمه سید عبدالرضا بلادی (شیراز، توحید، ۱۳۸۲) ص ۲۹۳.
۳۰. میرزا مهدی خان، *تاریخ جهانگشا*، ص ۳۰۰.
۳۱. همان.
۳۲. متن وثیقه نامه در *جهانگشای نادری*، ص ۳۰۰؛ محمدکاظم مروی، *عالم آرای نادری*؛ به اهتمام محمد امین ریاحی (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴) ج ۳، ص ۹۸۴؛ شیخ عبدا... سویدی در دو کتاب خود «*النفحة المسکّیة فی الرحلة المکّیة*» و «*الحجج القطعیة لاتّفاق الفرق الاسلامیة*».
۳۳. عباس اقبال آشتیانی در *مجله یادگار*، ش ۶، ص ۴۶، به طور کامل آورده است.
۳۴. شیخ عبدا... سویدی، *الحجج القطعیة لاتّفاق الفرق الاسلامیة*، (مصر، مطبعة سعادت، ۱۳۲۳) ص ۲۵.
۳۵. همان.

منابع

- استانفورد، جی. شاو، *تاریخ امپراطوری عثمانی*، ترجمه محمود رمضان زاده، (مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰).

- استر آبادی، میرزا مهدی خان، *جهانگشای نادری*، به اهتمام عبدا... انوار (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱).
- _____، *درّه نادره*، به اهتمام جعفر شهیدی، (تهران، شرکت سهامی علمی و فرهنگی، ۱۳۶۶).
- اقبال آشتیانی، عباس؛ «وثیقه نامه اتحاد نادری»، مجله یادگار، ش ۶.
- حزین لاهیجی، محمد علی، *تاریخ و سفرنامه حزین*، به تصحیح علی دوانی (تهران، مرکز انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷).
- رازپوش، شهناز، «پاساروفچه»، *دانشنامه جهان اسلام*، ج ۵، (تهران، بنیاد دائره المعارف، ۱۳۷۹).
- ریاحی، محمدامین، *سفرنامه های ایران* (تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۸).
- سویدی، شیخ عبدا... بن حسین، *الحجج القطعیة لاتفاق الفرق الاسلامیه* (مصر، مطبعه سعادت، ۱۳۲۳ ق).
- شاه تهماسب، *تذکره شاه تهماسب* (برلن، چاپخانه کاویانی، ۱۳۴۳ ق).
- شعبانی، رضا، *تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه و زندیه* (تهران، سازمان سمت، ۱۳۷۷).
- شفیق تهرانی، محمد (وارد)، *حدیث نادرشاهی*، به اهتمام رضا شعبانی (تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹).
- فلسفی، نصرالله، *زندگانی شاه عباس اول*، ج ۵، (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳).
- _____، «چگونه نادرقلی نادرشاه شد؟»، *مجله اطلاعات ماهانه*، ش ۱۱، بهمن ۱۳۲۸.
- کمپفر، انگلبر، *سفرنامه کمپفر*، ترجمه کیکاوس جهانداری (تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۵۰).
- گاتوغی، ابراهام کرتی، *وقایع خود و نادر شاه ایران*، ترجمه عبدالحسین سپینتا و استیفان هانایان (اصفهان، انتشارات وحید، ۱۳۴۷).

-
- لارنس، لاکهارت، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی (تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰).
- مرعشی صفوی، محمد خلیل، *مجمع التواریخ*، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی (تهران، کتابخانه طهوری سنائی، ۱۳۶۱).
- مروی، محمد کاظم، *عالم آرای نادری*، به اهتمام محمد امین ریاحی (تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴).
- مستوفی، محمد حسین، *زبده التواریخ*، به کوشش بهروز گودرزی (تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵).
- مورتیمیر دوراند، هنری، *نادرشاه*، ترجمه سید عبدالرضا بلادی (شیراز، انتشارات نوید، ۱۳۸۲).
- نصیری، محمد ابراهیم بن زین العابدین، *دستور شهر یاران*، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم (تهران، بنیاد موقوفات افشار، ۱۳۷۳).